

اليوم التمدد وجهه الباقي الى خراب الدنيا العسنة وفي التوراة كذلك فيها الدنيا جمعة من جميع الاخرة وهي سبعة الاف سنة
 وان لم يستطع يبعث في كل الف نبياً يهتدي بها هرة وبراءة من طاعة لرفع اعلام دينه القويم وصرافاً مستقيماً كان في الف
 الاول آدم عليه السلام وفي الثانية ادريس وفي الثالثة نوح وفي الرابعة ابراهيم وفي الخامسة موسى وفي السادسة عيسى
 محمد صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم الذي ختمت به النبوة وتمت به الاف الف الف الاولى الاولى لازلح الثانية للمشيروى والثالثة للشيخ
 الاربعة للشمس والاربعون للزهره والسادسة لعطاره والسابعة للقرقلمستوفى على الف آدم حرف الالف وعلى الف ادريس حرف
 الباء وعلى الف نوح حرف الهميم وعلى الف ابراهيم حرف الراء وعلى الف موسى حرف الميم وعلى الف عيسى حرف الواو وعلى الف محمد حرف
 حرف الراء في ذهاب بعض الى ان عمر الدنيا بعد البروج لكل حرف الف قال بعض ثلاثمائة وستون الف سنة بعد درجات الفلك
 وذكر الهند حساباً طويلاً جعلوا آخره اجتماع الكواكب في آخر نقطة من سموات السموات كما كانت حين تحركت من اول نقطة الحول ما بقي يوم
 العالم عندهم في تدبير الحساب كثر مما مضى وما ذكرنا من طوبى ونظير لا يثنى من الحق شيئاً وتوجه على كل قول من الاقوال الثلاثة ان هذا الحكم كان
 ملائماً لوضع الافلاك الكوكبية فيجوز اذا مرت بعد الالف ان يحدث قطع كالانسان الذي يمكن بقاؤه لكل طبيعة من لطبايح الاربع
 التي هي مادة من لمد والافقة مرت بتمت بعضها انقطع عمره فلم يبلغ قسمة ما بقي منها فكذا يجوز مشابهة على عمر العالم والكواكب مختلفة الاحوال
 مختلفة القوى مختلفة الاجرام فالدليل على ان الذي يصيب كل كوكب كل حرف الف الاقل ولا اكثر فتعين تغير بعض مدته الى التسوية
 وتعالى كما جاز في القرنين قال المخطاطي وهذا الحديث لا مسكنه فيه فقد ذكر جمع منهم ابن الاثير في مثال اللطيف بان لفاظه موضوعات
 وهو متداول بين رواة الحديث واثمة واذ رجعنا بحفاظه انه موضوع ولما ذكره ابو الفرج في العجل وصف بعض رواة بالوضع وقيل
 الذي تدجرات النجوم في فتاهاه الدار والها ونسب بجان ذلك لغيره قطعي لا حيد عنه ولا يعلم متى ذلك الله سبحانه وتعالى
 فمن علم انه يعلمه بحساب وبسنة من علم الحروف والكشف به فهو ذلك هو حال فضل طبيا وبسنة في الدلائل كذا ابن الاثير في
 الصحاح بن نيل الجمنه باسناد وادفع المصنف في تسمية الصحاح اطرافه ووافق الطبراني ابو نعيم قال بن الاثير راى ما فيهما غريب
 وعلما حفظ اسم الصحاح كما بن نيل فخطاه ذلك من باب التاب
 قال المخطاطي وذكر العسكري وابن مندو وابن جهمان
 لا اعتمد على اسناد خبره وقال في الروص الالف هذا الحديث
 ويعضده آثارنا حتى وقال ابن حجر بن ابي عمير انما يبعث ابن نيل سنة صحيف جدا واخرجه ابن السكن في الصحاح وقال
 اسناده محمول قال بن الاثير الفاطمة مصدقة واورد ابن الجوزي في الموضوعات انتهى كلام المنادي ودرسيه كفته وادحق
 ان ذلك لا يعلم حقيقة الا الله انتهى وعلى قارى ودرشرب روى كفته رجسا الى سعي ما ورد في بعض الروايات ان عمر الدنيا سبعة
 الاف سنة وان نبينا صلعم في الالف السابع ولذا يقال نبى اخر الزمان وقد تعدى عن الالف ثلاثة عشر سنة في الاول
 فلابد ان يقع اشراط الساعة قبل تحقق القيامة نحتاج انى احواله لمدة تكمله للبعده والعدة والتحقيق ما ذكره شيخ مشايخنا
 اجلال السيوطي في رسالة الكشف انه لا يتجاوز الخمس مائة يصح ما ثبت في الحديث فانه قد نذر كذا الحد ويسقط كسره من الحد وما ذكر
 في رواية ان عمر صلعم سنون سنة معان اصحح ثلاث وستون كافي روايته واما رواية خمسة وستون فمجمولة على اعتبار عام

و هفت هزار و شصت و هفتاد و پنجم عالم است و یونانیان گویند که طوفان نوح در سنه و هزار و چهار صد و هشتم عالم واقع شده و
 و طهار روم و شام و فرنگ و ترک و عرب بدو عالم از بیو ط آدم علیه السلام گیرند و از آن تا آغاز سنه هجری شش هزار و یکصد و
 و یکسال بقول ابو یحییان منقعه شده اند و بیو مدت دنیا از بیو ط آدم تا قمار عالم هفت هزار سال گویند و اصحاب سید بنده
 و پیران گویند که جمله کواکب و جات و جوزهرات خود در اول برج حمل نزد هر اربعه آلف الف ستمه و عشرين الف الف ستمه
 شمسیه مجتمع میشوند و این جمیع مدت سینه عالم است هر گاه این کواکب بر اس حمل فراهم شود مکونات ثلثه یعنی معدن و نبات و حیوان
 که عالم کون و فساد حاوی او است و از آن تعبیر حیات دنیوی می رود فاسد گردد و فساد این مکونات عالم سفلی تا در بطول میرود
 مانند آنکه این کواکب و جات و جوزهرات در برج فلک متفرق شوند و چون متفرق گردند بدایت کون بعد فساد شود و احوال عالم
 سفلی عموماً با راول کند این عموماً بعد از انبساط باشد برای هر واحد از این کواکب و جات و جوزهرات چند او است و درین مدت
 و هر دور ولالت میکند بر چیزی از مکونات چنانکه در کتاب ایشان مذکور است و این قول معتز از قول برابره است و اصحاب طبرستان
 از قدماریند گفته اند که در هر یک شصت هزار سال شمسی تمام عالم بپاک میگردد و همین قدرت مالک مانده باز بعینه عود میکند
 و در پس او بدل دیگری آید و بگذارد تا انانهاست می رود و گویند که از ایام عالم تا طوفان نوح یک شصت هزار سال شمسی
 بود و از طوفان تا سنه هجرت محمدیست هزار و هفتصد و شصت سال چهار ماه و چند روز گذشته باقی از سینه عالم تا فنا و ابتداء عالم
 دیگری یک هفتاد و چند هزار شمسی است و او ش تاریخ هجرت است و اصحاب از جنین گویند مدت عالم که در آن کواکب و جات و جوزهرات
 بر اس حمل مجتمع میشوند چیزی از هزار جز است از مدت سندنند و این قول نیز معتز از قول برابره بوده است و ابو حشر و ابن بوخت
 گفته که بعضی فرس اعتقاد دارند که عمر دنیا و از ده هزار سال بشمار برود است هر برج را هزار سال است و ابتداء امر دنیا در اول الف
 بود و هر گاه آخر الف ازین لوف متقارب میشود زمانه سختی آید و بلا یا بسیار میشود زیرا که او آخر بروج در حد و نخوس است و همچنین
 آخر سینه عشرات و هر واحد ازین کواکب لایت هزار سال است و این بلوخت گمان کرده که از روز سیمس تا تمام سینه پنج از یک
 نوشته آن سه هزار و شصت صد و شصت شصت سال گذشته است و اگر الله بروج جدی و تپه سینه بود و از آن شروع
 اول از هجرت بشنا و هفت سال شمسی صلبت و شش روز بود ... هم برده و در سال ستمه صد سی و هفت روز
 ماضی شده پس این همه تا قیام نبرد هر دو سه هزار و نصد و شصت ... نیک گفته قومی از فرس عم نموده که عمر دنیا هفت
 سال است بشمار کواکب سبعة و خود شش از عم است که عمر دنیا است که هفت هزار سال است و طوفان بنیمه این است بر سر یک
 و هشتاد هزار سال شده بود و قومی گفته عمر دنیا نه هزار سال است هفت هزار برای کواکب سبعة سیاره بر کواکب با هزار سال
 و یک هزار را س او یک هزار و نوب او در تدبیر آلف ثلثه ملویا اعمار طویل شود و در آلف کواکب سفلیه اعمار قاصر گردید و قومی گفته
 عمر دنیا نوزده هزار سال است بعد در بروج اثنا عشر برج را یک هزار سال هر کواکب از کواکب سبعة هزار سال قومی گفته عمر گیتی است
 و یک هزار سال است زیادت یک الف برای راس یک الف برای ذنب قومی گفته عمر شش هفتاد و شصت هزار سال است و او
 هزار سال در تدبیر برج حمل یازده هزار سال در تدبیر برج ثور و ده هزار سال در تدبیر جوزاء و اعمار درین ربع اطول زمان
 اجود است باز تدبیر ربع ثانی است در مدت بست و چهار هزار سال و اعمار در آن نسبت بر ربع اول کمتر بود و تدبیر ربع ثالث پانزده

هزار سال است و تدبیر ربع بر ربع شش هزار سال قومی گفته مدت از آدم تا طوفان دو هزار و هشتاد سال چهار ماه و پانزده روز
است و از طوفان تا ابراهیم هفتاد و چهار سال و هفت ماه و پانزده روز و این هفت هزار و دو صد و بیست و سه سال
و قومی از یهود گفته عمر دنیا بقا و هزار سال است پنجم در هزار جیل این قیل را از قول موسی علیه السلام در نماز وی تفسیق کرده اند
که یک جیل هفتاد سال باشد و هم از قول او در ربو که حق تعالی با ابراهیم علیه السلام عهد کرده که بقا بشر تا یک هزار جیل است
و از پنجابر آوردند که مدت دنیا هفتاد هزار سال است و این قول خود را مستظهر کرده اند بقول می که تورات است که اعلام الله
الکلی فظ و صایا و لالف جیل ابو الحسن علی بن حسین بسوسی در کتاب خبار الزمان از او اول آورده که ایشان گفته اند که
در زمین بیست و هشت است ذی ارجح و ایدی و بطش و صو مختلفه بعد منازل قمر بود هر منزل را امتی منفره شناخته میشود
آن است بدان منزل مزعم کرده اند که در این هم که او کتب بسته بود و ایشان عبادت آنها میکردند و علی بن ابی طالب گفته
قبل آدم در زمین جن بودند و بر آسمان می پریدند و با ملائکه ملاقات و سلام میکردند و اخبار آسمان می آموختند بعد قومی از
ایشان تبرد کرد و خونها ریخت و همی بر طاعت خدا باقی ماندند ابلیس هم از ایشان است و گفته اند این جن است و یک قبیله بود
و بعضی گفته سی و پنج قبیله و هر قبیله را بادشاهی بود تا آنکه اطهار فساد در زمین کردند و بعضی گفته عمران ارض بقابل هم بسیار
بود منهم الطم و الرم و ارجح و البسج و البسج و او تعالی آسمان را ببلای که در زمین را بسج آن باد ساخت تا آنکه بوجه شک ما بر دست
ملائکه ایشان را مقتول کرد و اسیر فرمود و آدم ابو البشر را آفریده است آن ملائکه و ابلیس سجده وی کرد و شد آنچه شد و زمین
بنی آدم مجموعت و اهل اسلام درین مسله مختلف بوده اند این عباس گفته دنیا جمعه من جمع الآخرة و الیوم الف سنة
فذلک سبعة آلاف سنة و راه سعید بن جبیر و کعب جبار گفته دنیا ستمائة الف سنة و راه سفیان مج و هب بن منبه گفته
قد خلا من الدنيا خمسة آلاف سنة و ستمائة سنة انی لا عرف کل زمان منادین فیها من الانبیاء علیهم السلام فقیل له فکلم دنیا
قال سنة الف سنة و ابن عمر گفته سمعت رسول الله صلعم یقول اجکم فی اجل من کان قبلکم من سلوة العصر الی مغرب الشمس
رواه عبد المذنب دینار و فی حدیث ابی هریرة ان محمد بن نواز اعلم الیوم منها سدر لدنیا و استحبنا بکسحار و ضمما و ابو محمد
بن حسن عجمی در کتاب لاکلیل گفته که در چهار ماه و هفت صد است و سه جز و ثلث جز و از حقیقت
سنة قمری سه صد پنجاه و چهار روز و هفت روز است چون دنیا شش هزار سال و یکروزه هزار سال شد سنین قمر
شش لاکه سال کردید و هر سال از آن روز و اویم و آنرا در اجزاء حقیقه چهار هزار و هفت صد سال است و ثلث
است ضرب نایم است هشت الف الف الف ثلثمائة الف و اربعون الف الف از سنین بیرون می آید و چون دنیا جمعه از جمع
باشد و این عدد مثل سدرس یاده کنیم این عدد و حقیقت شد و ابو جعفر محمد بن جریر طبری گفته الصواب من القول ما دل علی صحته
انجر الوارد بعده حدیث اجل مذکور و حدیث بعثت انا و الساعة کما تین ج اشار بالسبابة و قوله علیه السلام بعثت انا و الساعة
جمیعان کادت لتسقیه آورده و گفته فمعلوم ان کان الیوم اوله طلوع الشمس آخره غروب الشمس کان صحیحاً عن ابی سلمة قوله
اجکم انم و قوله بعثت انم و کان قدر ما بین اوسط اوقات صلوة العصر و ذلک فاما ما ظل کل شیء مثلیه علی التقری انما یکون
قدر نصف الیوم زید قلیلاً و نقص قلیلاً و کذلک فضل ما بین الیوم و السبابة انما یکون نحو من فک کان صحیحاً مع ذلک

علیه السلام من یحجر النذی بن یوم فخره الامة نصف یوم یعنی نصف الیوم الذی مقدره الف سنة فاعلی القولین الذین احدهما
 عن ابن عباس و الآخر عن کعب بن جریس اذا کان کذا کان قد جاع عنه علیه السلام ان الباقی من فکک فی حیاته نصف یوم
 و ذلک تخسامة عام اذا کان فکک نصف یوم من الایام التی قدر الواحد منها الف عام کان معلوما ان الماضی من الدنیا الی
 قوله صلعم ستة آلاف سنة و خمسمائة سنة او نحو ذلک قد جاع عنه صلعم خبر بدیل علی صحة قول من قال ان الدنیا کلها ستة
 سنة لو کان صحیحاً لم یجد القول به الی غیره هو حدیث ابی هریره یرفعه استحقاق لولن عالم الیوم منها سدس الدنیا فقیهین من شیخ البخاری
 ان الدنیا کلها ستة آلاف سنة و ذلک نه حیث کان الیوم الذی یوم الایام الآخرة مقدره الف سنة من سنی الدنیا و کان
 الیوم الواحد من فکک سدس الدنیا کان معلوما ان جمیعها ستة ایام من ایام الآخرة و ذلک ستة آلاف سنة اتمی و ابوالقاسم یسلی
 گفته تا امروز انوفات می صلعم پانصد چند سال گذشته است و در حدیث ابن حجر النذالی آخره نفی زیادت بر نصف نیست و نه در
 قول می بعثت الی آخره چیزیکه بدان یقین قطع بر صحت تاویل طبری کتب موجود است بلکه در تائیدش غیر ازین نیز گفته اند یعنی میان
 آنحضرت صلعم و میان ساعت که ام نبی و شریعت نیست با وجود تقریب سحیحین ساعت که قال تعالی اقربت الساعة و قال فی امر الله فلا تستعجلوه
 و لکن چون بگوئیم که بعثت آنحضرت صلعم در الف آخر بعد معنی سنون زروی است و نظر کنیم بسوی حروف مقطعه در اول سوره انرا چهار حرف
 باین جموعه الم یسطع نفس حق کره می یا سیم باز چون بحساب سید شمار کنیم نه صدست سال میشود و او تعالی در اول سوره انرا باین حرف
 تسمیه کرده پس بعید نیست که از بعضی مقتضیات فوائد او اشاره باین حد باشد زیرا که حدیث الف سابع که در آن رسول صلعم
 بعثت شده سابق مذکور کردیم لیکن حساب صحیح است که ابتدا آن از بعثت می صلعم باشد یا از وقت یا از هجرت همه تقریباً
 است فقد جاع اشرطها و لا تا یکم الا بعثت و آنحضرت صلعم روایت که ان احسن ما تمی فبقاؤ الیوم من ایام الآخرة و ذلک الف سنة
 و ان سائر فخصف یوم و درین حدیث تقسیم حدیث متقدم و بیان او است زیرا که پانصد سال گذشته است و امت باقی است و نشان
 بلخی منجم گفته مدت ملت اسلام سه صد و ده سال است کذب و ظاهر شد و بعد از آن ابو سعید خدری گفته ظاهر شود بعد یکصد و پنجاه
 سال از سنین هجرت اختلاف کثیر و در آن سه صد و پنجاه سال از سنین هجرت را خرد و اندک در عرب نبوت ظاهر شود ~~و در آن سه صد و پنجاه سال~~
 ملک گردند و دلیل ایشان زهره در شرف است و ... مدت سال باشد و اول بر طالع قران برج
 میزان است و زهره که دلیل عرب باشد صاحب نشان است ... از وزیر خود بزرگوارترین معنی سوال کرد
 می گفت که با آن فرس بر روی هوا انتقال بسوی عرب ... هم با هم بر بسنه چهل و پنج از وقت قران باشد و در
 مالک مشرق و مغرب گردند زیرا که مشتری و دلیل نارا است و می آید بر زهره که دین عرب است قبول کرده و قران از شدت
 هوا نیه بسوی مشرق مایه و برج عقرب که این شدت مانی است انتقال نموده و این دلیل است و این دلالت مقتضی بقابلت
 اسلام بقدر و زهره است که یکبار و شصت سال شمسی باشد و نفی می گفته بقابلت سلام در زمان نبی امیر بقدر مدت قران که است آن نه صد و شصت
 سال شمسی است چون قران بعد از هجرت هجرت بسوی برج عقرب کند بر آنکه در ابتدای ملت بود و در شکل فلک است بهیئت نحو که در ابتدا بود و درین هجرت
 در عمل او یا بد موجب خلط فلن متجدد شود و گفته اتفاق کرده اند بر آنکه خراب عالم باستیلار مار و نار باشد تا آنکه مکونات با سر با هلاک گرد و این
 وقتی باشد که قلب سده است چهار در چهار برج اسد که حدیث صحیح است قطع کند بعد نه صد و شصت سال آفتابی از قران ملت

گویند پادشاه زابلستان دو بان نام عیسی را بدایان نزد مامون فرستاد مامون او را از مدت ملک بنی عباس پرسید وی
 خبر داد و خروج ملک از عقب او و اتصال ملک بعقب او را و تطلب علم بر خلافت و گفت اول در علم استخفاف و حال ایشان بود
 گرد و ترک از طرف شمال مشرق ظاهر شوند و مالک فرات و روم و شام گردند و یعقوب بن اسحق کندی گفته مدت ملت اسلام
 شش صد و نود و سه سال است و فقیه حافظ ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن هرم گفته و اما اختلاف الناس فی التاریخ فان
 الیهو یقولون اربعة آلاف سنة والنصارى یقولون الدنیا خمسة آلاف سنة و اما نحن یعنی اهل الاسلام فلا تقطع علی علم
 حد و معروف عندنا من ادعی فی ذلک سبعة الاف سنة او اکثر او اقل فقد قال بالم یات قط عن رسول الله صلعم فی لفظه
 صحیح بل صح حدیث صلعم خلافه بل تقطع علی ان الدنیا انما لا یعلم الا الله تعالی قال الله تعالی ما اشهدتم خلق السموات والارض
 ولا خلق انفسهم و قال رسول الله صلعم ما انتم فی الامم قبکم الا کالشعرة البیضاء فی الثور الاسود و الشعرة السوداء فی الثور
 الابيض و هذه نسبة من تبع بر یا و عرف مقدار عدد اهل الاسلام و نسبة بابا یدیم من محمود الارض و انه الاکثر علم ان الدنیا انما
 لا یعلم الا الله تعالی و کذا کتبه صلعم بخت انا و الساعة کهاتین و ضم اصبعیه المقدمین للستائة و الوسطی و قد جاز انصر بان
 الساعة لا یعلم متى تکون الا الله تعالی لا احد سواه فصیح انه صلعم انما عنی شدة القرب لا فضل السبابة علی السبابة اذ لو اراد
 ذلک لخذت نسبة ما بین الاربعة و من نسب من طول الاصبع و کان یعلم بذلک متى تقوم الساعة و هذا باطل و ایضا کان تکون
 نسبة صلعم ایانا الی من قبلنا باننا کالشعرة فی الثور کذا و معا و انشد من ذلک فصیح انه علیه السلام انما اراد شدة القرب لصلعم
 منذ بخت اربعائة ما بین و ان الله تعالی اعلم بما بقی للدنیا فاذا کان هذا الحد العظیم لانسبة له عند ما سلف لقلته و تفاهته
 بالاضافة الی ما مضی فهو الذی قاله صلعم من اننا فیمن مضی کالشعرة فی الثور و الرقعة فی ذراع ابحار و قدر ایت بخط الامیر بن
 بن الناصر قال حدیثی محمد بن سعاد و یة القرشی انه راى بالهند بلدان اثنتان سبعون الف سنة و قد وجد محمود بن سبکتگین بالهند
 مدینة یورخون باربعائة الف سنة قال ابو محمد الملک کل ذلک و لا یدر نهائة لم یکن شیء من العالم موجودا قبله و لشد الامر
 من قبل من بعد و ان الله اعلم انتمی گویم بلدة قنوج که وطن حجر سطور است تاریخ او چهار هزار سال بالیقین است و سکندر ذوالقمر
 بر آن محاربه کرده و قبل ازین عدد معلوم نیست ^{ایم زمانه بود} باشد پنجصد و بیست و هفتاد و بعض مورخین قمر شیت
 علیه السلام نشان میدهند و السد اعلم و ^{انما الامل نخل خبر ملت اسلام اختلاف کثیر در بدو}
 نهایت عالم یافته میشود و تطبیق ذلک خیل ^{ما نحن فیہ مطابق قول مناوی و قول علی قاری و ابن خزم}
 و جماعه محدثین مورخین اهل اسلام و محققین ملت محمدیه است که امر بدر خلق خارج از علم خلق است و جز خالق کل تعالی شان
 احدی بدان مطلع نیست و نخواهد شد و حدیث صحیح ما المسؤول عنها با علم من السائل و آیات قرآنیة حجت قاطع و برهان سطح
 اند در نفی علم قدره و فناء عالم از خلق و مستانثر بودن خالق بدان ^{در بهاران زاد مرگش در وی است} پیشه کی
 و انکه این باغ از کی است ^{قف} این همه که گفته شد تعلق با مر زمان و دشت و اما مکان پس آنرا چهار نشان است یکی آنکه
 نقل اجسام از وی دور باشد دوم آنکه قابل اشاره حسی بود سوم آنکه مقدار می داشته باشد چهارم آنکه مانع اشتغال
 دو جسم در آن واحد باشد و در تعیین آن فلاسفه را اختلاف است چنانچه فلاسفه هند و اشرقیان جوهر مجرد را و بعضی

فما خلا را و بعضی سطح باطن جسم حاوی امکان گویند و بعضی آنرا جوهر و بعضی عرض خوانند و در اصطلاح موهان مکان عبادت
است از قبله معینه محدوده و مفروضه و منتهی با سخی و سخن بر بیان صوت زمین محدود و مقادیر اقالیم در مقدمه گذشته و صورت
زمین بمشاهده تساوی زبان طلوع و غروب جرم نیره هنگام اعتدالین و تشابه حرکاتش در اکثر احوال و معاینه پرچمهای سفید
جاریه در بحار و انهار پیش از رویت سکاناتش و روس سایرین ارض قبل از مشاهده اقدام شان کردی است بر طریقه حکما و گویند
آنچه از کتب اهل هند و اسلام تسطیح آن مستفاد میشود مشتاقان همین است که چون هنگام تسوید صوت کرده از تسطیح آن ناگزیر است
محرران کتب ملت را هنگام بیان هیت ارض برای فهم سامعان بهیاشن بصوت سطحی ضرور اقامت و مولوی رفیع الدین دهلوی
در سائز تکمیل نوشته اند اهل الشرح یغنون من مثل قوله تعالی و الا من فرشا و دحاما و سطحت انما سطح مستوی و حکما یثبتون
که و تنها بالادله الصحیحه فیتوهم اختلاف و یدفع بان القدر المحسوس منبانی کل بقعه سطح مستوی فان الدائرة کما عظمت قیل یا نجد
اجزائها فاستوانها باعتبار محسوسه اجزائها و کرویها باعتبار عقلیه جملتها انتهى و هنگام تقسیم عمارت حکما هند بدیت آن از
قطب زمین حکما یونان از منطقه آن آغاز نمادند و چون در زبان پاستان احوال زمین و صوت آبادی آن بسبب فتن سکان ملکی
در ملکی دیگر بخوبی هویدا نشده که در عهد بعض سلاطین هند و پارس متحدید و لایات هند و پارس شد و در وقت اسکندر رومی
جالینوس کتابی در علم جغرافیا یعنی بیت ارض نوشته بود و زان بعد بطلمیوس مصری کتابی بسطو نوشت مگر از سده صد سال که
بسبب کثرت آمد و شد بهارات عمران بسیار ظاهر شده اند کتب بسطو بدون شد و در رساله تکمیل فیه منها اختلاف الطباع
الارضیه من الاقالیم و البلاد و سملها و جبلها و بدو و حضرا و من الکلیفیات المزاجیه و عادات القوم و الهنود و یقع فی مدار کرم طول البلاد
و العرب بالعکس و منها اختلاف الاستعدادات بحسب الصور الشخصیه و لصفیه الفایضه علی المواد القابله لها بمقتضی العنایه الارثیه
و منها اختلاف الاوضاع السعویه بحسب البلاد و القرانات الکلیه و الجزیه و طویح الموالیه و المسائل و جریب البنوان من کانت
الشمس المشتبه فی سابعه کشف له حقیقه الاسلام و خرج من جنبه الیه و یدکر ان قوع الدراری علی الطالع و الاشیء
و اتصال سهم الغیب بالسعود یصوب الارار فی ابوزید و در بیان مقدار تأخیر است مرحومه احمد و ابو داود
با سناد و جید از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که گفت
خود از آنکه تأخیر و بدایشان را نیم روز گفته شد چه مقدار تا نیم روز و روزها بعد
استی عند بها ان یؤخرهم نصف یوم ای فی الدنیاس ایام الآخرة قیل لسعدکم نصف فکلت لیوم قال خمساً عام مناوی و در شرح
جامع صغیر گفته قیل المعنی انی لارجوان کیون لامتی عند الله کانه میهم من مانی هذا الی انتها خمساً سنه بحیث لا یكون
قل من فکلت لی قیام الساعه انتهى یعنی امت را در رجب دین قدر دکانت و مکت و قرب منزلت است که پانصد سال پیش
نگهدار و و هلاک نکند و بقار ایشان کمتر ازین مدت خود نبود اگر بیشتر باشد تواند بود شیخ عبدالحق در اشعه المصباح گفته است
کرد که در کمتر از پانصد سال قیامت قائم نمیشود و این است را هلاک نکند تا چه خواسته باشد استی گویم این خبر مطابق واقع شد
توت اسلام در سلیمان تا پانصد سال بعد از حرون مشهور لها بانحیر باقی ماند و تا زمانه خلیفه بست و هشتم مستطاب بانتهای
سال از هجرت گذشته بود و ضعف و برین در عظم ملت اسلامه و ارکان شرعیه از وقت وی شروع گردیده و رأس این

نشسته و بعد استیصال حضرت بنی عباس از دست بلا کوفلان اسلام غریبی عجیب پیدا کرد که هنوز در ترقی است و مسلمانان غریب
و ضعیف شدند و تا میر و نذریب و نالتوان تر میگردند و کان را شد قدرا مقدور او این وقوعه عظیمه در عهد مستحکم باشد که آخرین
خلفاء عباسیه است در سندش صد پنجاه و شش از هجرت در بغداد واقع شد و خالی از اتعاظ و اعتبار نیست بلکه مثل آن حادثه
در قرون ماضیه امم خالی بر روی ارض نشان نمیدهند حکایت بتفصیل و اجمال درین جریده بموضع متعدده خواهد آمد و نیز
ابوداود و حاکم از ابی ثعلبه وایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم لعن الله من بضع یوم نصف یوم و سنده صحیح و تمام
عند الطبرانی یعنی خمسائة عام و این حدیث مؤید حدیث اول است و از وی بقار است مرصومه تا پانصد سال هجری نصرت
تمام ثابت میشود و در روایت دیگر آمده ان صلحت ما متی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم یعنی اگر صالح شد است
من پس در یک روز است یعنی هزار سال اگر فاسد شد پس نیم روز است یعنی پانصد سال از ایام اندک که یک روز نذر او برابر هزار
سال این حدیث ناظر است در صلاح است تا یک الف سال این نیز مطابق واقع شد و تا گذشتن یک الف سال هجرت صلاح است و تمام
باقی ماند و هر گاه که الف ثانی شروع شد فساد و است افتاد که هنوز روز افزون است درینجا احایات دیگر است که ولادت دارند
بر تاخیر مدت این است تا پاد الف و لهذا با این همه فساد هنوز بجزه تعالی در اقطار ارض آثار اسلام باقی است اگر چه مسلمانان
کشته اند و اشراط کبری قیامت قوی نیافته و نیز ازین حدیث ثابت شد که بعثت نبوی در نصف الف سادس است بر زمین
مدت عمر دنیا از سیوطی آمده تا فناء عالم هفت هزار سال میگویند زیرا که امروز زیاده بر الف از هجرت گذشته و آثار کبری ساعت بر نوبت
میگذرد و نیز در وی اشارت است بقوت سلطان شریعت تا استناره الف از هجرت و لهذا مجدد الف ثانی در مکتوب بعیت و شصت و
یکم میر محمد نعمان نوشته که شروع اضریت این است از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور مسلم زیرا که معنی الف اخایستی عظیم
در تغیر امور و تاثیر قوی است در تبدیل اشیا انتهی و سیوطی در رساله الکشف فی مجاوزة غیره الامه الالف گفته اندی ثابت
علیه الاثار ان مدة الامه ترید علی الف سنة و لا تبلغ الزیاده علیها خمسائة سنة و فولک نه و رود من طریق انجبه اللدنی
من لدن دم علیه السلام الی قیام الساعة سنة ۱۱۰۰ سنه وان النبی مسلم بعثت آخر الالف السادس و رد ان لدجال یجر
علی اس مائة سنة وینزل عیسی علیه السلام فی رجب سنه ۱۱۰۰ و ان الناس یمیکثون بعد طلوع الشمس من مغربها
مائة و عشرين سنة و ان من یختار ان یجوز الالف و خمسائة سنة اصلا
المقصود منه بعد سیوطی آثاره را برین سند خود آورده در اشاعه گفته آنچه از ما تر مفهوم میشود آنست که همدی در زمین
سال توفیق کند و عیسی بعد دجال چنین سال ماند کار و اه احکام فی السنه ک عن ابن مسعود ان عیسی ینزل فیقتل لدجال فتمت
اربعین سنة لا یموت احد ولا یمیر من احد و یقول الرجل لغنمه ولد ابنته اذ هبوا فارعوا و تمرا لاشیة بین الزرعین لا تاکل منه
و الحجات و العقارب لاقه فی احد او السبع علی ابواب لدور و یاخذ الرجل الدمن القمح فیذره بلا حرث فیحیی سبحانه ا حدیث
و این در میان سال بعد دجال ظاهر است و بعد عیسی امرا باشند از آنچه قحطانی است و وی بست یکسال و الی ماند و بر
بقیه ایست این تا هزار شصت و شصت سال فرض باید کرد اگر زیاده نتوان گرفت پس این یکصد و بست سال شده
که در جهان چهل روز نشاندند و این است تا انما باهات لا اقل دو سال باشد چه ایام و زبان او دراز شوند و بعد طلوع

شمس از مغرب مردم یکصد و بیست سال بگشت نمایند و در روایتی آمده که شرار بعد خیار یکصد و بیست سال اند و نیز آمده که
سومنان بعد از طلوع شمس از مغرب چهل سال متمتع گردند پسترموت در ایشان شتابانی کند پس این هفتصد و بیست سال شد
و بعد الف تا امروز قریب هشتاد سال گذشته پس این چهار صد سال شد و تا تمام این مائة بچهار صد سی سال رسد بگشت
قول سیوطی که این زیادت بیان صد سال نرسد بلکه بعضی از قول تعالی قبل بنظر دن بالا ان تا نیم الساعه بعته و قوله لا تا نیم
الا بعته اخذ کرده اند که قیام ساعت در سنه هفت بعد چهار صد سال از الف قائم شود چه عدد حروف بعته یک هزار و چهار
صد هفت میشود و العلم عند الله تعالی پس خروج مهدی بر سر این صد احتمال قوی دارد بلکه قبل مائة نوبه که خروج در حال
در عهد خلافت می شود و وی بر سر صد بیرون آید و مختل که تا آخر کند تا صد و م و فوت نشود از وی این مائة قطعا و چون
وی تا آخر کند لا بد است که بر انگیزد خدای تعالی بر سر این مائة کسی را که زنده کند برای امت امر دین و چنانکه در حدیث مشهور
آمده است ان الله یبعث لهذه الامه علی راس کل مائة سنه من یجد لها دینها را با بود او و والی کم و البیت فی المعرفه عن
ابی هریره با سنا و صحیح سیوطی در منظومه خود گفته است و الشرط فی ذلك ان تمضی المائة و هو علی حیاة بین الفقه و یشار
بالعلم الی مقامه و ینصر السنه فی کلامه و ان یکون فی حدیث قدوسی من ان بیت المصطفی و هو قوی و مرجح احتمال
ثانی است روایت نعیم بن حماد از محمد بن حنفیه که گفت یقوم المهدی سنه ثمانین و اخرج عن جعفر الصادق علیه السلام
عن ابی قیس قال اجتمع الناس علی المهدی سنه ثمانین و وجه جمع بیان روایات آنست که مراد بدان یکا اظهر او است و این فتح
قسط ظنی در سنه دو صد شود و اجتماع جمیع مردم بروی در سنه دو صد و چهار باشد و این بعد فتح رومیه و قاطع شود
و این سنه فی خروج و حال بر سر صد نیست زیرا که اعتبار اول خروج او بمشرق و او عای او برای خلافت است یا بجهت آنکه چهار
چونج بلکه بست از اول مائة در عرف معد و از راس مائة میشود و برین تقدیر خروج مهدی در سنه هفت یا نه یاسی یا چهل
سال قبل مائة باشد و مانع نیست از خروج او بر سر صد و نه از تا آخر آمدت او از راس مائة انقی کلام الاشاعره گویند که در
مکتب مهدی هفت یا هشت یا نه سال است و روایت چهارم از سنه
روز بماند و روزی از ایام او برابر یکسال و روز
باشد و مکتب مومنین چهل سال بعد طلوع شمس از سنه
و وی روح در سنه یک هزار و هشتاد بود و تا آنوقت بحساب کور چهار صد سی سال بر الف زیاده ثابت کرده و درین تاریخ که یک
و دو صد و نو و دجیری است بحساب سطر و پانصد و نو و دو سال میشود و از اینجا مدت افزون شد بر پانصد سال بعد الف
که سیوطی قرار داده بود و همچنین لفظ بعته اقصا میکند که باقی برای قیام ساعت از تاریخ امروز یکصد و هفتصد سال باشد
با آنکه هنوز مهدی هم ظاهر نشده تا بدگر اشراط عظام چه رسد و از خروج و حال تا فتنای عالم بحسب تشخیص سیوطی دو صد سال
در کار است و این بدان من ذاک و آیهها در اشاعه گفته این همه منظومات است که بطریق اخبار آحاد واروشده و بعضی
صحیح است و بعضی حسن و بعضی ضعیف بعضی شاید دارد و بعضی ندارد و غایت چیزیکه باخبار صحیحه صریحه کثیره شهبه که بحد
معنوی رسیده و آیات عظام است که از آنها خروج مهدی است و وی در جهان بیاید و از اولاد فاطمه باشد و دنیا

بعد از او و پر کند چنانکه بخورد و ستم پر شده بود و مفاصله در م بکنه در طهر کبری و قسطنطنیه را فتح نماید و خروج و جلال در روز
 او شود و عیسی علیه السلام فرو آمده در پس از چنانکه بگذارد و هر چه سوا می این است همه غنونه یا مشکوکه است و الله اعلم بحقیقه
 احوال تنهی وقف گویم حدیث مذکور و احتمال دارد یکی آنکه مراد دو صد سال از هجرت است و دوم آنکه بعد الف از
 هجرت است و موافق اول است آنکه جمیع یا اکثر آیات از زلزله و بیاغ و جفات و باریدن خون سنگ و فتن اهل اعتزال و قرا
 و زنج و صیاح طیر و صیحه از آسمان و غرق و نار و طاعون و جزآن بعد اتمین واقع شده در آخر خلافت مامون تا آنکه در
 خلافت متوکل خیلی کثرت توالی پیدا کرد و هنوز در مرتبه است و دلالت دارد بر آن حدیث بهترین شما بعد دو صد سال
 هر خفیف الحاف باشد و بطریق ضعیف مروی است که پیدا نشود بعد دو صد سال مملووی که باشد خدا را در روی حاجت و
 برین تقدیر ظهور آیات قریبه بساعت بقید نخواهد بود بجا بعد اتمین اگر مراد احتمال ثانی است یعنی بعد دو صد سال از الف
 پس لازم نمی آید تا خرمندی تا این وقت بنا بر جواز اختصاص آیات بعضی آیات کبری همچو اینه الارض و طلوع شمس از مغرب
 هم کعبه و خروج نار از عدن و سخنان و بر هر تقدیر ظهور مهدی بر سر صد آینده احتمال قوی ظاهر دارد و اگر تا آخر شد پس
 حق تعالی اعلم است یا حوال عباد و بلاد **فصل ششم** در بیان خلافت بنی امیه و عباسیه و دیگر ملوک و سلاطین که در ملت
 اسلامی در عرب عجم فرمان روائی با استقلال یا حکمرانی بالشیع باستحقاق یا تغلب کرده اند و زمان حکومت ایشان تا آخر ایام
 از هجرت کشیده و بقیاتی است مرحومه تا یک الف مطابق خبر مخبر صادق بوجود ایشان صورت گرفته پس باید دانست که
 چون بی سال از رحلت خیر البشر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که مدت خلافت را شده همان بود بگذشت دنیا ملک عضوض گردید
 و زمان حکومت ارض بدست بنی امیه تبلیه حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد و شد آنچه شد و تا آخر سنه یکصد سی و دو و از هجرت
 منقرض شد بعد ملک بقیضه اقتداری العباسی آمد و ایشان پانصد و بیست چهار سال قمری در بغداد حکمرانی کردند تا این وقت
 بوستان اسلام نصارت و رونق تمام داشت اگر چه بسیار از ایشان مذهب خلافت بر رسوم اکاسره و ام عجمیه بودند و ملک را بجز
 گرفتند پس اول خلیفه از امربنی امیه حماله است یعنی از است یعنی الله عنه و آخر ایشان مروان جعدی است مدت ملک
 ایشان نود و چند سال است که تقریباً **بها معاویه روز اجتماع حکمین شد و بعضی گفته بیت المقدس**
تن علی بیعت نامه و زخلع امام حسن از امر **از باره که از اولاد عبید بود شفا بخود مستلحق کرد و بر برده**
 والی ساخت و خلافتان و بوستان را بسوی او مضاف نمود و هند و بخرن و عمان را برای وی جمع ساخت و حال معاویه
 در خطبه و زوجه عثمان را داد و علی را سب میکرد و ندانام او نمی بردند بلکه ابوتراب میگفتند گویند اهل شام میل شدید داشتند
 بعد از حسن بن خالد بن الولید معاویه او را زهر بردانید و در سنه چهل و هشت قسطنطنیه را فتح کرد و درین حبش بن عباس را
 زیر و ابوالیوب انصاری هم بودند و در سنه پنجاه و شش معاویه از مردم بیعت و لایت عهد برای نیزید گرفت و اهل شام
 و عراق درین بیعت آمدند و از اهل مدینه حسین بن عمر و ابن بر و عبد الرحمن بن ابی بکر انکار نمودند بعد در ماه ربیع سنه
 شصت از هجرت معاویه وفات کرد مدت خلافت او نوزده سال و سه ماه و بیست و هفت روز است اسلام آورد معاویه
 همراه پدر و زفتح کرد و بدو کاتب رسول خدا صلعم در اهل عمر بر شام تا چهار سال و تا او وار و به سال بعد عثمان بر آن مقرر ما

و چهار سال با علی حاربه کرد بر شام متغلب گردید و امیر و ملک شام شد علیم حازم و در آن عالم بسیار است ملک بود و محکم او تا
غضب بود او غالب بر منع بود و بعد نیز مدین معاویه بجای پدر نشست و وی ثانی خلفا بنی امیه است چهارم بیست
الاول سنه اربع و ستین سی و هشت ساله بر دست سال و شش ماه حکمرانی کرد شائع و فضائح عمدا و با وجود تصرفت
بسیارست گوش در زبان از گفت و شنود آن هزار مرتبه میگردد لغت اللہ تعالیٰ لعنا و بیلا سوم ایشان معاویه بن زید
سعاویست سه ماه یا چهل روز حکومت کرده بگذشت بست و یکسال بود بعد وفات او مردم در کعبه بیعت بعبد اللہ بن ابی
کردند و شد آنچه شد چهارم مروان بن الحکم است اهل شام در وقت او دو فرقه شدند یکمانی با مروان و فیسید با مخالف
بر قبس که بیعت از طرف ابن الزبیر میگرفت و حیرت مقادلات و امور بطول شهرها بعد سوم رمضان سنه شصت و پنج مروان
بر و عمر و شصت و سه سال بود و در دمشق مدفون گردیده نه ماه و هیزده روز حکمرانی کرد و وی طریقه رسول خدا صلعم و
ابو بکر و عمر است عثمان در باز گردانیده بود و این یکی از اسوار انتقاویه برومی است پنجم عبدالملک بن مروان است شام
و مصر بر حکم او بود چون خلافت آمد مصحف در کنار داشت آنرا بند کرد گفت خدا آخر العہد یک مختار بن ابی عبید ثقفی در زمان
او خروج کرد و مطالبه خون اهل بیت نمود و حجاج بن یوسف در زمان او کعبه را بدم ساخت از سر نو بر صورت زمین نبی صلعم
بنیاد کرد و در ایام ولایت حجاج شبیست خارجی ظاهر شد و در آخر از سپر ریافتاده پلاک گردید وفات عبدالملک در سنه
شوال سنه ست و ثمانین اتفاق افتاد شصت ساله بر مدت خلافتش از روز قتل ابن الزبیر سیصد و هشتاد و چهار ساله است
روز کم است حسن بصری در حق وی گفته ما ذا اقول فی رجل الحجاج سینه من سیناته گویند وی اول کسی است از ملوک عرب
که نام او را بر سیم زند نقش کردند ششم ولید بن عبدالملک است در زمان او جزیره اندلس و ماوراء النہر مفتوح شده
و محمد بن قاسم ثقفی بلاد ہند را فتح کرده عمر بن عبدالعزیز و ابی العبود بر مدینه سنوره و حکم او بیوت از و اج مطهرات و مسجد
را بدم کرده از سر نو بنیاد نهاد و در طول و عرض دو صد ذراع بنا نمود و اثمان بیوت از بیت المال و او جامع دمشق بنا
کرده و ولید است نه سال و هفت ماه حکمرانی کرده در جادوی الاخری را
مدفون گردید عمر شصت و دو سال و شش ماه بود هفتم
شد بروست نیز مدین اہلبیت وفات او در صفر سنه تسع و شصت
مرا بطبر و بسیار خوار بود تا آنکه یک من طعام روزانه میخورد و آنستہ زمان بود روزی چندان بخورد که تخمه افتاد و در
ہشتم عمر بن العزیز است مادرش دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود و حسب وصیت سلیمان بجای او خلیفہ شد تا زمان او یعنی
اول سنه تسع و شصت و شصت علی جاری بود وی بجز و جلوس بنو ابی عمال خود حکم با بطلال سب نوشت و در خطبہ بجا
آن قولہ تعالیٰ ان اللہ یامر بالعدل و الاحسان الایہ بخواند از ان باز و شام مدہی علی موقوف و قرارت این کریمہ معبود
خطباء ممالک گردید جزاہ اللہ خیر او فاتش در سنه یکصد و یک ہجری شد است پنجم رجب و زحبه بود و در ویر سماعان مدفون
گردید و موت وی نزد اکثر اہل نقل نیز ہر بودہ و ولادت او در مصر است دو سال و پنجاہ خلافت کرد و در عمر چهل سال
و چند ماہ بگذشت تخری سیرت خلفا را شدین میکرد پنجم زید بن عبدالملک صاحب لہو و طرب بود چهار سال و چند ماہ

و سبب ببرد و در دمشق حجاج باب صخر
ت حرجان، بلبرستان در عمدا و مفتوح
و عمر چهل و پنج سال در بقیع مدفون

حکومت کرد و در سنه یکصد و پنجاه و پنج ماه شعبان آن چهارمین شد در دهم هشتم بن عبد الملک سی و چهار ساله و چند ماهه بود که بر سنده حکومت
نشست فتح ملک ک و قتل خاقان و جزیره و اسیطیه بلاد ماوراء النهر و بلاد روم در وقت او شده و خروج زید بن علی در سنه یکصد
ست و دو و یابست یک بعد از او بوده و شد آنچه شد کایاتی فی الکتاب هشتم ششم ربيع الاول سنه یکصد و شصت و پنج بعمر پنجاه و پنج
و در ماه بعد حکومت نوزده ساله و نه ماه و کسری در گذشت یازدهم ولید بن زید بن عبد الملک است بر شرب خمر و سماع غناء و معاشرت
زنان عکوف داشت نیز در ناقص و را در جادی الاخره سنه ست و عشرين و مائة بسبب کثرت مجون و لهو او منادمت فسق
بگشت مدت حکومت یکسال و دو ماه است دوازدهم زید بن ولید بن عبد الملک است او را ناقص خوانند زیرا که عشرت
باز که ولید از زود بود وی کم کرد و دهم زید بن پنجاه و دو از زود روز حکمرانی کرده در دمشق بعمر چهل و شش سال در سنه
و عشرين مائة بمرد سنه دهم بر اسیطیه و ولید ثانی برادر زید بن کورست و امر او تمام گرفت گاهی بوی تسلیم خلافت میکردند و
گاهی انارت میدادند چهار ماه یا هفتاد روز حکمرانی کرد چهاردهم مروان بن محمد بن مروان بن حکم است در دمشق او را بیعت
خلافت کردند و بعد استقرار امر رجوع بخانه خود در حران کرد و وی اثر بلوک بنی امیه است که بر اسیطیه رادر سنه یکصد و شصت
هفت مغزول کرده حکومت ستاند او را مروان چهارم میگفتند ابو مسلم خراسانی در زمان او ظهور کرد و دعوت مردم بسوی
بنی عباس نمود و در سنه ثلثین و ثلثین مائة بیعت خلافت بردست ابو العباس سفاح واقع شد در ماه ربيع الاول یا ربيع الثاني
در کوفه نام وی عبداللہ بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس است وی با مروان جدی که او را حمارا بنجر سیریم خوانند جنگها
کرد و در مقام زاین ^{بن} اوی بخص گریخت و از آنجا به دمشق آمد تا آنکه در کینسه بوسیله مردی به نیزه او را بکشت عمر او وقت
شصت و دو سال بود مدت حکومت او پنجاه و نه ماه او را جعدی از ان گویند که شاگرد محمد بن دریم بود و از وی نزد
قدر و اعتقاد خلق قرآن آموخته بعد کشته شدش ملک بنی امیه زائل گردید و در بنی العباس آمد یوقی الملک من است
و نیزع الملک من یثرب و یثرب من یثرب و یثرب من یثرب و یثرب من یثرب و یثرب من یثرب و یثرب من یثرب و یثرب من یثرب
اعمال نساں بر روی ظهور آمد زمان دراز و سالان به بنام یثرب این موضع ذکر آن نیست و شاید اشارتی ببعض نافع در ذیل ذکر
فتن باید وقف بجای امیه
از روز جمعه سیزدهم ربيع الاول سنه
خلافت باصفی و بیعت سال و
سلف الروایات و عن ابی بکره مرفوعا علی ولد العباس من کل یوم تلیم
بنو امیه یومین و من کل شهر شهرین و من کل صاعه صاعه و من کل لیل لیل و من کل لیل لیل و من کل لیل لیل
گفته و بیس کا قال فان بکار الم یتم بکذب لا و منع بل قال فیما بین عدی ہومن جملة الضعفاء الذین یکتب حدیثهم ثم قال
و ارجوانه لا یاس ہو و عمری فلیس معنی الحدیث ببعید فان دولة العباسین فی حال علوہا و لغوہا و کلماتہا فی افطار الارض
شرقاً و غرباً ما عدا قسطنطنیہ کانت من سنه بضع و ثلثین مائة الی سنه بضع و تسعین مائتین حتی تولى المقتدر و فی ایامہ
انحرم النظام و فرخت المغرب باسرا عن امرہ ثم تابع الفساد و الاختلال فی دولتہ و بعدہ فکانت ایام شیوخ دولتہم و حکمتہم
مائة و بضعاً و ستین سنه و ہی ضعف ایام بنی امیہ الشامخہ فانہا کانت ثلثین و تسعین سنه منہا تسع سنین الامریہ لابن الزبیر

در روزی که این اسود الشعر بود بعد در حین حیات خلافت یحیی و ائمه که در ندری خلیفه چهارم است ملقب
 به مهدی بالله در سن ۱۸ و میره قریبیم و از در زمان او قتیجی باور معتز خروج کرد و بنا بر حسن جمال عی بنی متوکل او را این نام مسیحی
 بود چنانکه اسود را کافر نامند نیز علی بن محمد زنگی که در زمان از حاشیه منتصر بود سر بر او در اما کار این هر دو پیش منیت بعد در
 در عهد بنی عباس پیش جندی را بخوبی نمودند و بی ایدخل نمود و در مقبره منتصر مدفون شد خلافت او با زوجه هم ماه مذکور
 سی و هشت سال بود مولد او قاطب است مردی کثیر العباد و بیع بود میخواست که در بنی العباس همچو عمر بن عبد العزیز باشد بعد
 خلق متعلق می کرد و دولت محمد بن متوکل را از حسن سواد و به بر سر حکومت نشاندند و ملقب به محمد علی بالله نمودند و وفات محمد بن
 متوکل در نجاری صاحب صحیح در زمان او بسته بود و چهار شش بود و ابتداء دولت سنانیم هم از عهد او است چون که در
 در هشتاد و هشت آمد در سواد کوفه قومی که ایت را قرامط خوانند بگرفت آمد و بعد یکسال ازین تاریخ سختی بسیار در مدینه و کوفه
 از بنی العزیز می بخوبی نمود و معتقد بر این بود که در اول ولایت عهد او نمود در سنه و دو صد و سی و دو و نیم نوروز در مدینه
 در مدینه وفات کرد و عمر او چهار و شش ماه بود و بیست و سه سال و شش روز خلافت کرد و در عهد وی بسند است و در
 در سنه و شش و هفت قریب آمد که هفت شخص درست در آنجا بودند با کفن عی بنی نو و کفنهای آنجا بود و پوی پیش از
 ایتان است یک نیمه جوانی بود که لبس مرد داشت چنانکه کسی هماندم آب خورده باشد و پدرین تل سنگی ملون برآمد و بر آن خط
 نوشته بود که سه همدانست که یکدم زبان است اصحاب دیان را بیاورد و نه یکی آنرا نتوانست خواند بعد وی ابو العباس احمد
 به خند یافتند - چنانکه در خلافت است وفات ابو عیسه محمد بن عیسی مهدی صاحب طایع در سال ۲۸۱
 و بیست و نهم سال نه ماه و سی و سه روز و چهار ماه سلطنت سرانجام داده است و دوم ربیع الآخر سنه و دو صد و سی و دو
 وفات کردید مردی ششم حبیب شیخ عقیق بود گفت ما طاعت سر او بی علی حرام قطا اصحابی از سلطوت او ترسید و از
 مقام باز میمانند در زمان او بسته شد و نمایان بر عیسی که بویب و خلافت مسدود بود و شخصی تصور مختلفه بر معتقد
 ظاهر شد گاهی در لباس سبزه با بر او ۳۱ - اعیاناً در صورت جوان با روی چون خورشید و نوبتی در کستو تا جران و
 گری و زری شیخان خداداد
 گفتند شیطان - سرور اعدا
 اشکال بری آیتان که قاصد جان بعضی زنده گان
 در دم بیعت به پیش مکتفی بالله کردند شوکت قرامطه در زمان
 او شداد گرفت و برد و از راه میل از حماة میان او و ایشان جنگ شد و اهل سلام غالب آمدند و مکتفی بزرگ شام و مصر
 مستولی شد و ملک بنی طولون انقرامن پذیرفت محمد بن یحیی معروف بر او نندی که مردی زندقه بود و کتابها در کفر و کج
 و مناقضه شریعت تألیف کرد در زمان وی بر دو چون سال دو صد و پنجاه آمد و از دم ذیقعه مکتفی که ناسن ابو محمد علی بن
 بود خت سفار دنیا بر بست مدته خلافتش شش سال و شش ماه و نوزده روز است و عمرش سی و سه سال بود و مادر که
 او را بگفت نام است در زمان او در سنه تسع و ثمانین و ثمانین هفت سحر زلزله شد که تمام کواکب یکدیگر بر طرف شد و اسلا
 ستارگانمانند بعد وی ابو الفضل جعفر بن معتضد خلیفه شد و ملقب به مقتدر بالله گردید و در سن ۳۰۸ و ولد شعب نام دارد وی

پانزدهم خلیفه است حکومت بغداد بر او شد و خطبه بنام او خواندند و بقادر باند مقرب بنام او انتقال علی بن عمرو در قلعته محدث در
 سنه صد و سی و پنج در وقت او بود سلطان محمود بن بکلیکین صاحب اوست بزبان می بر ملک اسان استولی شده خطبه سلسله
 منقطع گردانیده و دولت ایشان منقرض گردید و بعد از آن عهد خلافت ابو یوسف از اندلس منقطع شد و در دولت علویان در
 شانزدهم از سامانیان در باور از انهر و فارس و عراق حکمرانی کردند و ملک ایشان یکصد و دو سال و شش ماه کشید و بعد از
 عادل فاضل بود سلطان محمود غزنوی در سنه صد و نود و دو هجری در سهندستان مدتی در راجه جیپال در پشاور
 غالب ابتدا دولت اسلامی در قلم مهند از همین وقت است دوی اول کسی است که بلاد هند را مفتوح ساخت گویند در گردن
 راجه مذکور حاکمی بود که جوهریان قتیس یکصد و هشتاد و چهار دیار تسخیر کردند و سلطان محمود بعد از فتح یازده بار دیگر بر
 آمد و فتوح عظیمه کرد در سنه چهار صد و بیست و دو و فادربانند بهر شش سال و دو ماه بعد از آن در چهل و یک سال پسند
 فوت شد و بجای او پسرش ابو جعفر عبداللہ طبق بقائم با مراد الله قائم شد پدر او را و بعد خود کرده و هجری او بیست و هفت
 گرفته بود در وقت محمد در اجمیت دیگر کردند ابتدا دولت سلجوقیه از عهد اوست در سنه چهار صد و چهل و هفت بزبان می میان
 شافعیه و حنابله بعد از فتنه واقع شد و جناب انکار جبریه بسجده و قنوت در صبح و ترجیع در اذان گردید و بعد یکسال از آن دولت
 افکار شد و ایشان چند قبیل از حمیر بودند در عراق خطبه بنام مستنصر خلیفه مصر خواندند و بسایبری فساد بر پا کردند و
 شد و خلیفه قائم بغداد و قتیاب برگشت چون سنه چهار صد و شصت و هفت شد قائم با مراد الله و او در سنه او چهل و
 چهار سال و هشت ماه و بیست و پنج روز است و عمر او هفتاد و شش سال بود و بعضی گفته اند در سنه او چهل و
 ابوطاهر بن شیری حکم کرد که شب جمعه اربع صفر سنه ثلث و ثلثین و باربعهات میان شام و خفقن نزل از عظیم پیا شود و تبریز خراب گرد
 اکثر مردم آن شب بسر خاب رفته شهر را نظاره میکردند که ناگهان نزل از هوید آگشت و زیاده از چهل هزار نفر لاک شدند
 وی غیره او که خلیفه سابع عشرت لقب بمقتدی با مراد الله حله آمد و در سنه او چهل و هفت بود و خیرة الدین بود اعیان

و اهل علم مثل ابو سعید شیری و قاضی دامغانی در بیست و دو سال
 و شصت و هشت هجری بود و مقتدی بعد از
 و امدی فوت کرد و عمرش سی و هشت سال است
 قوی النفس عظیم الهمة بود بعد از انتقال می بدار آخرت ابو الجب
 در آنوقت شانزده سال و دو ماه بود ابتدا دولت خوارزم شاه از عهد اوست و در آن زمان فرج انطاکیه و بیت المقدس
 را از دست اهل اسلام نجات نمودند و واقعه را رونمود و در سنه چهار صد و بیست و نه سلطین سلجوقیه بر بلاد خراسان ماوراء
 مسلط شدند بعد در سنه پانصد و دو و ازوه مستظهر بالله بعد از چهل و یک سالگی و شش ماه و چند روز ششم ربیع الاول
 و نهار پدرو و کردت خلافت او بیست و چهل سال است ماه و یازده روز است و از غرائب اتفاقات است که چون سلطان
 اب اسلان فوت شد بعد وی قائم با مراد الله بود چون ملک شاه وفات یافت مقتدی بر روی هرگاه محمد متوفی شد مستظهر
 انتقال نمود و بجای او پسرش مستر شد با مراد ابو منصور فضل بن محمد جلوس کرد و درین سال ابن مندرة اصفهانی

وفات نمود و بعد او در سنه پانصد و سی و سه خراج بر اسم خلیل الله و اسحق و یعقوب علیهم السلام بقرب بیت المقدس نمان
 گردید و خلق کثیر از او دیدند هنوز اجساد شریف ایشان بر سینه نشسته و در مغاره که نزد قبور بود قنادیل فریب خضریا نهند
 ابن اثیر در کمال گفته که از ذکره حمزه بن اسد لقمی سیه تاریخچه و در سنه پانصد و چهارده محمد بن قنبرت ظاهر شد و دعوی خود
 معوی و منتظره کرد و جمعی کثیر با او بیعت کردند و اعتقاد آوردند بعد تخت بلاد و حکومت ده سال ببرد و کان من مره ما کان
 و در زمان او در سنه در بغداد عقارب پنده پیدا شد خلایق را اضرار کردند و کودکان از زمینش آنها از مدینه انتقال نمودند
 باجمعیان مسترشد بالله و عماد الدین زنگی حرب شد و زنگی نریت خورد و مردم بسیار کشته شدند و اسمعیل صاحب دمشق
 مقتول گردید و بار دیگر با سلطان مسعود جنگ کرد و گرفتار شد و باطنیه بروی جت کرد و مینی و گوش مینی برینید و چند
 نفر از اصحاب او قتل رسانیدند این اقع روز یکشنبه مقدم و یقین در ظاهر مراغه رود داد عمر وی نزد قتل چهار سال و سه ماه
 بود بعد سال و شش ماه و بیست و نه خلافت کرد مادرش ام ولد بود بیست چهار سال و سه ماه و بیست و نه روز
 پیغم او را در حیات خود شش لیجه ساخته بود بعد یازده ماه و یازده روز بکام سلطان مسعود مغرورش کرده محمد بن مستظفر را که عم شد
 بیست بخلافت برگزیدند و مقتفی بالله لقب کردند در وقت راشد دولت آل سلجوق منقرض شد و ملوک غویه ظاهر شدند و در سنه
 پانصد و پنجاه و دو در میان و در شام زلزله تویه آمد و حجاجه و شیراز و حصن قلعه اگراد و طبرستان انطاکیه و غیره از مدینه او شکست
 و بران شد و مقتفی در دوم ربیع الاول سنه پانصد و پنجاه و پنج بمادرش ام ولد بود بیست چهار سال و سه ماه و بیست و نه روز
 خلافت نمود و بیست و نه سال و شش ماه و بیست و نه روز در شام و عراق گردید و اصحاب خبار را احوال کثیر میداد تا خبر کدام شمی از وی
 فوت نشود و بیست و نه سال و شش ماه و بیست و نه روز در شام و عراق گردید و بیست و نه سال و شش ماه و بیست و نه روز
 بود و در این پیغمه و دیگر اقارب عم و غیره بیعت نمودند و درین سال حصه غزوه خمر شاه ببرد و در سنه پانصد و شصت و
 شش سنه خبار را فدا کرده بگریزی از بند ارکان دولت پسر و حسن لقب کنی با امیر الله بعد از خدش و شرط حسب خواه باد
 کرد و بعد از آن گفته لم اجد الا انما انتم بیهوده
 و دولت غلویه منقرض گردید
 اگر محدث در زمین است و در وقت می فرنج مدینه حجاجه را تغلب
 بعد در سنه پانصد و هفتاد و پنج دوه
 او امام ناصر بود الله جلوس فرمود استیلا را
 و فاش کرد و هم صاحب سنجا ببرد و تحریب بیت المقدس در فرنج برد میاط غالب ندا ابو الفدا گفته و فی نه استه کان
 الترو قتلتم فی المسلمین و تمکب المسلمون با عظم ما تکبوا فی نه است
 و اسرم و منه الصیبه الکبری و هو ظهور الترو و تمکب فی المدة القریبه اکثر بلاد الاسلام و سفک ما تم و بی حرمیم و در ایام
 المسلمون منذ ظهور دین الاسلام بمنزل نه الفجعه انتی چون سنه شش صد و بیست و دو آمد در اول شوال خلیفه نام الدین
 ببردت خلافت او چهل و دو سال است و در آخر عمر نابینا شده بود و بیست و نه سال عمر داشت در حق رعایا قبیح السیرة ظالم بود و
 در عهد وی خراب شده و اهل او متفرق گردید و خود متشیع بود به ترک است کرد و بنا بر عداوت که میان وی و خوارزم شاه

بود ایش از اطاع در بلا و کرد تا خوارزم شاه با آنها مشغول شده از قصد عراق باز ماند چون می برد بجای وی ابو نصر
خلیفه شد و ظاهر را ملقب بقیس و الطاهر عدل و ازاله مکوس کرد و مجوسین را ناکرد و بر مردم ظاهر شد و ناصر و شامان پیشین
از وی میان مردم ظاهر نمیشد الا نادری لیکن مدت خلافت او دراز نشد و جز نه ماه زنده ماند و در همین سال ششصد و بیست و سه
وفات نمود و بر خلاف پدری عادل بود و بعد فاش شد که او بجای او جانشین گردید و ملقب بمسند شد
شد مثل پدر عدل احسان شیوه کرد و او را برادر خورد بود موسوم بخجایی در غایت شجاعت و تا اخذ تاج بغداد را از
یو بعد در فتنه ایشان گشته شد و در وقت او میان خوارزم شاه و تتر حرب کثیره اتفاق افتاد و ظفر در اکثر نصیب شد و
سلطان جلال الدین که او را خداوند عالم لقب و در سنه ششصد و بیست و هشت بر دست تتر مقتول گشت تاریخ شیخ
علی معروف بابن الاثیر بجزی تا همین سال است و در وی از سبوط آدم تا ایندم احوال قانع عالم نوشته با جمله در عهد خلافت
عباسیه از زمانیکه دنیا طوائف الملوک شد پنج کس در پنج جا سلطنت کردند ظاهریه در خراسان و ایشان پنج تن بودند اجداد
دولت آنها از سنه ۲۲۰ بود و آنها تا سنه ۲۵۹ نسبت ایشان بنو پهر میرسد دوم دیلمه از نسب بهرام گوینجیده تن در عراق حکومت
نمودند از سنه ۲۳۱ تا سنه ۲۷۰ سوم غزنویه چهار تن از اولاد گزدر در غزنه حکمرانی کردند از سنه ۳۶۶ تا سنه ۴۰۱ چهارم بنی لیس ستم
در سیستان لوای حکومت برافراختند از اولاد خسرو پرویز از سنه ۳۶۵ تا سنه ۴۰۱ پنجم سلاجقه از آل فراسیاب پاره تن در ماوراء النهر
حکمرانی کردند از سنه ۴۳۹ تا سنه ۵۰۱ چون سنه ششصد و چهل آمد و هم جمادی الاخری صبح فات نمود مدت
خلافت او هفده سال است چند ماه کم مدرسه مستنصریه بغداد منسوب است ارباب دولت در زمانت بر خلافت
پیشین عبدالملک مستعصم باشد کردند و او حلیفه سی و هفتم است و آخر خلفای عباسیه کنیت او ابو محمد وی مردی ضعیف
الوای بود امراء دولتش مستبد بامر بودند و او را گفته لشکر را بر طرف کنانیدند و جمع مال مدارات تتر آموختند و شد آنچه
بعی کسالی از خلافتش تتر قصد بلا و روم کردند و آنرا از دست سلاجقه بر آوردند و لوای حروب تتر و اکثر بلاد
را تصرف شدند و در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاک ملک تتر شد
را بگشت زیرا که وزیرش سونیداله دین بن اعلی بن
شد ابو بکر بن خلیفه حکم داد که کرخ را آماج شمشیر
گمان آمد و بترنگاشت و طبع در ملک بغداد داد و سدر بدایت ملک سوار بود مستعصم قطع آنها ضبط نمود به تتر فرستاد
عسکر کتر از بیست هزار نفر ماند این اعلی برادر خود را تتر فرستاد و برد و مرحله از بغداد و قتال شدید واقع شد و لشکر خلیفه
منهزم گردید و بعضی به بغداد درآمدند و بعضی بسوی شام رفتند و هلاکوا از جانب شرق و با جو مقدم لشکر او از جانب غربی در
بغداد درآمدند و این اعلی تتر هلاکوا بر آمده برای جان خود وثیقه گرفت و مستعصم را گفت که هلاکوشمارا بر خلافت باقی خواهم
چنانکه بسططان روم کرده است و میخواهد که دختر خود را به پسر شما ابو بکر بفرماید و در او را آماده خرج بسوی هلاکوا ساخت چون
با جمعی از اعیان اصحاب خود بر آمد و در خیمه فرود کش گردید وزیر فقهار و امانک جمیع سادات و مدرسان بغداد را فرا هم نمود
مجلسه ایشان بن ابو بکر محمد ششم بود هر گاه جمله طوائف فرهم شدند هلاکوا مگننان از یر تیغ بیدار کشید و از طرف دیگر

ایران چهارده تن مدت ملک ایشان از سنه شصت و هشتمین و در بهمانه تا سنه شصت و نهمین و یکسال است و طبقه
دوم در روم چهارده تن بودند مدت ملک ایشان از سنه شصت و نهمین و در بهمانه تا سنه شصت و دهمین و یکسال است
طبقه سوم در کرمان نه تن زمان استیلا ایشان از سنه شصت و نهمین و در بهمانه تا سنه شصت و دهمین و یکسال است
سال هجدهم و فرقه اندکی اهل مغرب ایشان چهارده نفر اند مدت ملک ایشان از سنه شصت و نهمین و در بهمانه تا سنه شصت
نهمین و خمسایه دویست و شصت سال دوم فرقه که در ایران استیلا یافته و ایشان را ملایحه قهستان و در دو بار هم خوانند
هشت نفر اند که زمان تسلط ایشان یکصد و هفتاد سال است و آل عبدالمومن سیزده تن اند مدت ملک ایشان از سنه از به
و عشرين و خمسایه تا سنه ثمان و ستمین و ستائمه یکصد و چهل و چهار سال است و ملوک قراخطای که در کرمان بسطنت سپیدند
نه تن اند مدت ملک ایشان از سنه احدی و عشرين و خمسایه تا سنه سبج و ستائمه هشتاد و شش سال است و سلاطین مغول
که در ایران فرمان و امی مستقل بودند چهارده نفر اند ابتدا مدت ملک ایشان از سنه شصت و نهمین و خمسایه که اول فرقه
چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه دهم رمضان سنه ست و ثلثین و ستمائمه که انقراض ارباخان است یکصد و
و هفت سال است و دوست نفر که ازین طبقه بنا بر صلی با ما چند روزی اسم سلطنت یافتند در اعداد آن سلاطین نمینند و
سلاطین ایلیکانیه چهار کس اند مدت حکمرانی ایشان از ابتدا سنه ناستم ریح الاخر تا سنه بقا و شش سال است و فرقه
چوپانی که بپایه فرمان وانی رسیدند و نفر بودند از سنه تا سنه هشت سال حکمرانی نمودند در دوره نفر سرداران
سی و پنج سال فرماندهی کردند سلاطین اقی قونیلون نه تن چهل و دو سال کوس حکومت نمودند در آن ملوک مصر و
روم و عرب قبائل ایشان و ام قبط و فرس و یونان و یهود و نصاری و صین و کنعان و بر و عجم و عرب با و می
مستعرب و سبا و سدد و هند از بدایت عمران تا این زمان بقید ماه و سال پس در کتب مبسوطه علم تاریخ مثل ابو الفدا و ابن
خلدون و جزآن مفصل مذکور است این جریه محل ذکر تفصیلات نیست غرض اینجا اشارت بود بملوک اسلام و طوائف ملوک
ایشان پس بسر اما سرزمین خاص هندوستان احوال سلاطین
پس ری از آن سلاطین
اول خلفاء ملوک اسلام و فتوح
ممالک بردست مسلمانان بن ابی حنیفه آوری و در
جامع میشد درم خلع پیش و مغز
بیکر و از خلافت گفت چون تانی کردم چیز عجمی
ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن بدان قیام کردند و مغزول شدند بعد ولید و سلیمان و عمر بن عبد العزیز و زبیر و مروان
عبد الملک ابن زبیر قائم شدند و ابن زبیر مغزول شد بعد ولید و سلیمان و عمر بن عبد العزیز و زبیر و مروان و ولید قائم
گردیدند و ولید خلع شد و بنی امیه را از خلافت منتظم گشت ولایت بسفاح منصور و محمدی و نادی و رشید و ابن
را حلع کردند بعد مامون و معتصم و واثق و متوکل و منتقم و مستعین قیام با خلافت نمودند و مستعین مغزول شد بعد
قائم گردید معتز و مندی و معتقد و معتقد و معتقد و مقتدر و مقتدر را مغزول ساختند و ابن خلع دوبار شد و در بار سوم
مقتول گردید بعد قاهر و اعنی و متقی و مستنصر و طایع قیام کردند و طالع مغزول شد بعد قائم شد قاهر و قائم و

مقتدی و مستظهر و مسترشد و راشد و راشد معزول گردید انتمی و ذی سبی برین قاعده ایراد کرده گفته و تا ذکره بنحرم باشیاد
سیوطی در تاریخ خلفاء بحواش برادش پراخته و گفته و یقال زیاده علی ما ذکره ابن ابی جوزی علی بعد الراشد المقتدی و المستنجد
و المستنصر و الناصر و الظاهر و المستنصر و الساسون فلم یخلع ثم المستنصر هو الذی تقلد القدر و کان آخر دولة الخلفاء و انقطعت الخلافة
بعد الی ثلث سنین و نصف ثم اقم بعده المستنصر فلم یقیم فی الخلافة بل بیع بمصر و سارالی العراق فصارون القدر فقل ان بعد انقطاع
الخلافة بعد ستة ثم اقیمت الخلافة بمصر فاولم یحاکم ثم المستنصر ثم الواثق ثم الحاکم ثم المعتضد ثم المتوکل و هو الساسون فخلع و روی
المعتضد ثم خلع بعد ثمانین و عشرين یوما و اعيد المتوکل ثم خلع و بیع الواثق ثم المعتضد ثم خلع و اعيد المتوکل فاستمر الی ان مات ثم المستنجد
المعتضد ثم المستنصر ثم القائم و هو الساسون من المعتضد الاول من المعتضد الثانی فخلع ثم المستنجد خلیفه العصر و هو اسحاق بن دهمسون من خلفاء
بنی العباس انتهى قف بنی العباس افا تحه و حاطه و خاتمه گویند منصور فاستخبره و ما سون و اسطه و معتضد خاتمه و جمله خلفای بنی
عباس بنهار ساری بودند مگر سفاخ و مهدی و امین و خیر علی بن ابی طالب حرم امین هیچکدام ناشی این ناشمیة خلیفه نشد قال اصولی
و خیر علی بن ابی طالب علی بکتفی کدام علی نام والی خلافت گشته قاله الذیسی و غالب سمار خلفاء افراد اند و مثنی قلیل و شکر کنیز مثل
عبد الله احمد و محمد و جمیع القاب خلفاء تا معتضد آخر خلفاء را قلیل افراد اند بعده در خلفاء مصرین القاب شکر گردید لیکن خیر یکبار شکر
نشد مگر مستنصر و معتضد که بار دیگر کسی از عباسیه بدان متلقب شدند و هیچکی از ایشان بلقب مهدی از بنی عبید ملقب نشد
مگر قائم و حاکم و ظاهر و مستنصر و ملقب به مهدی و منصور قبل وجود بنی عبید و بنی عباس موجود بود بعضی گفته اند هر که از خلفاء
و ملوک ملقب با بخر ^{خلع} بیافت سیوطی گفته و کذا المستنصر و المستعین چه و کس از عباسیه باین القاب ملقب شدند و
مخلع و منقح گردیدند و اجل برک الله معتضد است و احمدی بعد برادر زاده خود متولی خلافت نشد مگر مقتدی بعد راشد و
مستنصر بعد معتضد قاله الذیسی و همچنین خلافت نکردند برادر بزرگ امین مامون و معتضد اولاد رشید و مستنصر و معتضد و معتضد
متوکل و امامی و مقتدی و طبع اه و وقت بر اولاد عبد الملك چهار نفر ~~مقتدی و مستنصر و معتضد و متوکل~~ و نظیرش در ملوک معلوم است
مگر در خلفاء بعد حضرت مسلم نظیرش یافته ^{اولاد متوکل چهار بلیک پنج کس خلیفه بر عمر شدند مستعین و معتضد و مستنصر و}
قائم و مستنجد و جز ابو بکر ص ^{در منولی خلافت نشده طالع را فالج در گرفت ناچار بطوع خود}
از خلافت نزول کرد و پسر او کنیب ^{مانند اول کسی که والی خلافت شد و پدرش زنده بود و بکر}
رضی الله عنه ^{اول کسی است که عس که بر او در دیگر بی و بیت المال مقرر نمود و مصحف را مصحف نام نهاد}
و قرآن کریم را جمع فرمود و سعی شد خلیفه رسول الله و از و قالع ز من است تغذیه حلیش اسامه و قتال اهل رده و مانعین کوفه
و سید که ذاب جمع مصحف و اول کسی که موسوم شد با میر المومنین عمر بن الخطاب است و اول کسی است که دره گرفت و تاریخ پیروی
مقرر نمود و امر نماز تراویح کرد و دیوان نهاد و تقییس کرد و لشکر عقوبت نمود بر سجا و همیشه تا ز یاد ز در شرب خمر و حرام کرد متعده
و منع نمود از بیع امهات اولاد و جمع کرد مردم را بر چهار تکبیر در نماز جنازه و فتح نمود و مسح سواد کرد و طعام را از مصر بر راه بحر
ایله بهدینه آورد و موقوف نمود صدقه را در اسلام و عول فرائض نمود و زکوة خیل گرفت و علی را گفت طال السد بقال و
ایک لعد هذا آخر ما ذکره العسکری و هو اول من استقضى القضاة فی الامصار و اول من سقر الكوفة و البصرة و البحريرة و

الشام و مصر و موصل و مقرر كرد خانه برای دقیق و سلیق و ترموز زیب زیاد که در مسجد نبوی و اخراج کرد بود در از حجاز بسوی
 شام و اهل بخزان را بسوی کوفه و نهاد مقام ابراهیم را بجای که امروز در آنجا است و بیشتر مصلح بکعبه بود و اول کسیکه جمعی
 عثمان است و وی اول کسی است که اکثر اقطاعات نمود و در جمعه اذان بیغزود و مؤذنین را رزق داد و در خطبه مرتج علیه کرد
 و صاحب شرطه گرفت و پست کرد او از داد تکبیر و تخلیق مسجد نمود و مقدم کرد خطبه عید را بر نماز عید و اخراج زکوة تفویض مردم
 نمود و در مسجد مقصود ساخته و اول اختلاف که در امت واقع شد بر من او بود و وی اول کسی است که هجرت کرد در راه خدا با
 اهل و عیال خود ازین امت و جمع نمود مردم را بر حرف واحد در قرأت و اول منکر که در مدینه ظاهر شد پیرانیدن کبوتران در حق
 جلاهاقت است پس عثمان مردی را از بنی امیه بر کسب جلاهاقت مقرر کرد و آنرا شکست گناید و اول کسیکه در حیات خویش
 و لیحه مقرر ساخت معاویه است و وی اول کسی است که خصیان را برای خدمت گرفت و اول کسیکه سر را را بسوی او بر داشته
 آوردند این از بنی امیه است و اول کسیکه نام او بر سر زدند عبد الملک بن مروان است و اول کسیکه منع کرد از زنا بنام خود و زینت
 عبد الملک است و اول کسیکه احداث القاب برای او شد بنی العباس اند و این فضل الله گفته بعضی زعم کرده اند که بنی امیه را
 هم القاب بود مثل القاب بنی العباس چنانکه بعضی مورخین ذکر کرده اند که لقب معاویه الناصر لدین الله است و لقب زید
 مستنصر و لقب معاویه پسر ابراهیم الراجح الی اسحق و لقب مروان المومنین بالله و لقب عبد الملک الموفق الامیر الله و لقب لیدر سپهر منتم
 بالله و لقب عمر بن عبد العزیز المعصوم بالله و لقب یزید بن عبد الملک القادر بفتح الله و لقب بره نایقه الشاکر لانعم الله و اول
 تفرق کلمه در دولت سفاخ شد و اول خلیفه که مجین را مقرب ساخت و عمل با حکام بنجوم نمودند معاویه اول کسی است که
 موالی خود را اعمال ساخت و ایشان را بر عرب مقدم نمود و اول کسی که امر کرد بتصفین کتب بر رخ بر تختین هدی است و اول
 کسیکه مردم با سیوف و اعمه پیش پیش و رخنه ناوی است و اول کسیکه لعب بصواعج در میدان کرد و رشید است و اول خلفا
 مدعو و مکتوب بلقب این است و اول کسیکه اتراک را در دیوان داخل کرد و متمنه: و اول کسیکه بتغییری اهل ذمه امر نمود
 متوکل است و اول کسیکه شکر کرد نماز تراک در قتل وی متوکل است: حدیث نبوی صلوات الله علیه و آله و سلم
 ابن مسعود آورده که فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم ان تراک ان تراک
 احداث الباس تمام و اسعه و تصغیر قلانس کرده است: کرب محله نرسب نمود معتز است و اول خلیفه
 که مقصود و مجبور علیه و متوکل بر شد معتز است و اول کسیکه بنی امیه را از میان مقتدر است و آخر خلیفه که منفرد شد بتدبیر
 حیوش و اموال ارضی است و وی آخر خلیفه است که شعر او مدون گردید و خطبه خواند و نماز گزارد با مردم دنیا و مجالس کرد
 باندر او بود نفقه و جوایز و عطایا و خدم و جریات و خزاین و مطابخ و مشارب مجالس و مخارج امور او جاری بر ترتیب خلافت
 اولیه و وی آخر خلیفه است که سفر کرد و در زمی خلفاء و اهل تکر القاب از منتصر است که متولی شد بعد مستعصم و اول خلیفه
 که متولی شد در حیات مادر خود عثمان بن عفان رضی الله عنه است بعد ناوی و رشید و امین متوکل و منتصر و مستعین و معتز و
 معتضد و مطیع صولی گفته نمی شناسم زنی را که زانیده باشد و خلیفه را اگر ولاد او مادر ولید و سلیمان پسران عبد الملک
 شاهین مادر یزید ناقص و ابراهیم ابناء ولید و خیزران مادر نادی و رشید و سیوطی گفته و نیز امام العباس و حمزة و امام داؤد